

آوارگان وادی ابہام و تردید

موریس مترلینگ نویسنده مشہور بلژیکی یکی از محققین کم نظیری است که با فکرو وسیع خود به تمام نکات مجهول و جزئیات مکتوم اسرار خلقت و فلسفه هستی و نیستی توجه داشته و آنرا در نهایت دقت مورد بررسی قرار داده و ضمن تألیفات جالب خود برای مجسم کردن و توصیف جهات مبہم و تاریک اسرار آفرینش مہارت و زبردستی خاصی بخرج داده ولی متأسفانه در عین عظمت فکری ویس از رسیدن بآن تاریکیها و بدون اینکه برای حل آن مشکلات چاره‌ای بیندیشد فعلاً " راه خود را منحرف کرده و دنبال فرضیه و مطلب تازه، دیگری رفته است . شکی نیست که بشر امروز تشنه فهم مطالب و حقایق دربارہ، بقای روح و علل خلاف در آفرینش و نحوه، مداخله خداوند در امور دنیوی و مراحل تکامل روحی و تکالیف بشر در اشنای زندگی مادی است .

آنہائی کہ تألیفات مترلینگ را مطالعه کرده‌اند قطعاً " متوجه شده‌اند کہ نویسنده مزبور در یک عالم مکاشفہ و اعجاب و تردید خلاصہ افکار و معتقدات خود را بشکل صدہا مسئلہ و موضوع کہ بیشتر جنبہ سؤال دارد طرح و در معرض افکار عمومی قرار داده کہ اغلب آن سؤالات و فرضیہ‌ها بنا بر اقرار خود او ضد و نقیض میباشند و نسبت بہیچ یک از این مسائل اظهار نظر روشن و صریحی نکرده بلکہ فکر خوانندہ را بہ دنبال افکار و تصورات خود تا محیط تاریکی مطلق و وادی بہت و سرگردانی کشانیدہ و در آنجا آنرا یکمرتبہ رها کردہ است . عقاید مذہبی موریس مترلینگ مبنی بر این است کہ بطور قطع و یقین خداوندی وجود دارد کہ فکر بشر از شناسائی او عاجز است کما اینکه در دین مسیح ہم صراحت دارد کہ بزرگترین دلیل برای اثبات وجود خداوند این است کہ او را نمیشناسند و اینطور اظهار عقیدہ میکنند کہ برای او مسلم گردیدہ قوہای مافوق فهم و شعور بشر وجود دارد کہ آنرا نمیشناسیم و این چیز غیر معلوم همان خدا است . سپس ضمن اشارہ باینکہ چرا دربارہ مذہب مخصوصاً " در مذہب مسیح (بر خلاف مذہب اسلام کہ یکساعت تفکر را افضل بر ہفتاد سال عبادت شمردہ است مؤلف) از توسعہ فکر بشر بمنظور کشف اسرار جہان جلوگیری شدہ و ما بایستی با استفادہ از قدرت نا محدود فکر خود برای حل این مسائل کوشا باشیم اینطور استدلال میکنند کہ چون خداوند بزرگ را کہ آفرینندہ جہان است ہیچ بشری از آغاز خلقت تاکنون

ندیده و در هیچ عصری از او دستور نگرفته و مفهوم آنچه از طرف خدا ادا شود بایستی اصولاً "میلیاردها دفعه بالاتر از میزان عقل و شعور بشر باشد لذا چنین خداوندی هرگز مقام خود را تنزل نمیدهد که دربارهٔ خوراک و پوشاک و ازدواج و غیره صحبت کند و در اینصورت کلیه کتابهای آسمانی رانیدهٔ فکر و ابتکار بشر است . . .

مترلینگ مینویسد که بنا بر عقیده مسیحیها خداوند در قالب مسیح درآمد و خود را شبیه انسان ساخت تا مردم را رستگار نماید ولی چون محال است که خداوند چیزی را بخواهد و آن خواسته انجام نگیرد لذا این نکته مورد تأمل است که چرا همهٔ مردم اصلاح نشدند و بعد از گذشتن قریب دو هزار سال هنوز ظلم و تعدی در دنیا ادامه دارد و صدها میلیون نفر از افراد بشر هنوز دستورات او امر حضرت عیسی رانشنیده‌اند و بآن عمل نکرده‌اند و شاید اغلب اسم او را هم نشنیده باشند .

نویسنده مزبور مینویسد من نظریه مولوی صاحب کتاب مثنوی را می‌پسندم زیرا این شخص میگوید که پس از حیات جسمانی مبدل به فرشته خواهیم شد و آنگاه از فرشته هم بالاتر شده و بجائی میرسیم که تصور ما قادر به ادراک آن نیست و در جواب فیلسوفان که میگویند این گفته دروغ است جواب میدهم که قبول این نظریه بهتر از تبعیت از دروغ کسانی است که در ساعت مرگ ما را محو میکنند و میگویند برای همیشه از بین میرویم ولی بطوریکه از مجموع تألیفات و افکار او نتیجه گرفته میشود بالاخره مترلینگ اینگونه مسائل را مانند فرضیه‌هایی تلقی میکند که مرحله اثبات نرسیده و با همان شک و تردید ذاتی پایه افکار و معتقدات خود را در روی هیچ یک از این فرضیه‌ها مستقر و استوار نمیسازد و همان شخصی که آنیشتین دربارهٔ او اینطور اظهار نظر میکند (شاید قرن‌ها بگذرد و در کرهٔ ارض متفکری مانند مترلینگ به وجود نیاید) در جای دیگر ضمن کتاب در پیشگاه خدا مینویسد (اگر من خدا بودم برای مشاهده مصائب جسمانی موجود در عالم مخصوصاً " مصائبی که بین حیوانات و افراد بشرو وجود دارد چنان دچار نفرت میشدم که فوراً تمام مخلوقات خود را از بین میبردم و خویشتن را نیز نابود میکردم) و در قسمت دیگر همان کتاب علاوه میکند (اگر من خدا بودم با افراد بشر اجازه نمیدادم که در مقابلم زانو بزنند و دلیلی ندارد که حضور من آنها را شرمگین کند زیرا خودم آنها را بطوریکه هستند خلق کرده‌ام و خودم افکار و عادات پست را در ضمیر آنها جای داده‌ام . . .) و یا اینکه در کتاب جهان بزرگ و انسان مینویسد (. . . هرگز در خصوص گناه و ثواب و پاداش و لیاقت احراز سعادت و غیره با من صحبت نکنید زیرا تمام اینها تابع خلقت است و خدا از روز اول که مرا آفرید خوب میدانست که مرا بدبخت و برای شکنجه کشیدن می‌آفریند زیرا اگر این را نمیدانست خدا نبود . . .) بالاخره این محقق و نویسنده عظیم‌الشأنی که پرنس دوپرگلی راجع باو چنین

اظهار نظر میکند :

(در مغز و قلب مترلینگ خداوندی چنان بزرگ و لایزال وجود دارد که از آغاز پیدایش بشر یک چنین خدای بزرگ و توانا به فکر هیچ متفکری نرسیده) یا برکسون درباره علو مقام فکری او میگوید (اگر بگوئیم مترلینگ بمنزله سقراط عصر حاضر است سقراط را خیلی بزرگ و مترلینگ را کوچک کرده ایم) باین نتیجه میرسد . (لامحال باید باین نکته توجه کرد که هر چه در وجود ما است شمره آفرینش او است و اگر ما دارای کینه و حسد و غضب و جنون هستیم ناچار او هم باید این صفات ناپسند را داشته باشد وگرنه ما دارای این صفات نمیشدیم زیرا او آفریننده است و ما آفریده و او علت است و ما معلول)

موریس مترلینگ از طرفی مینویسد که چشمهای بشر جز یک سایه مبهم از آفرینش چیزی را نمی بیند زیرا چشم بشر طوری ساخته نشده که بتواند حقیقت احوال و اشیاء را مشاهده کند و همانطور که آدم نابینای مادر زاد از خورشید جز گرمی اثر دیگری را احساس نمیکند وضع ماهم نسبت به اسرار خلقت همینطور است و جز بوسیله حواس خمسه و چند حس باطنی وسیلهای برای درک این اسرار لایتناهی نداریم و بعید نیست که در ستارگان دیگر هم موجوداتی باشند که با حواس و وسایل کاملتری مجهز باشند و توانایی درک اسرار بیشتری را داشته باشند ، از طرف دیگر ایراد میگیرد که چرا خداوند با این فکر ناقص و محدود بشری که خود آفریده با کلمات و عبارات خداوندی که میلیاردها دفعه بالاتر از فهم بشر است صحبت نکرده ، نامبرده قطعا "متوجه بوده است که بمصداق کلم الناس علی قدر عقولهم طرز صحبت و تدریس یک آموزگار و یک دبیر و یک استاد در مراحل مختلفه تحصیلی فرق میکند و اگر استادی بخواهد همان اصطلاحات و مطالب عالیه مربوط به دانشگاه را برای تدریس یک طفل دبستانی بکار ببرد آن طفل چیزی از آن گفتهها نمیفهمد . ولی تعجب در اینجا است که نویسنده مزبور بدون اینکه فکر خواننده را در اطراف مسائل مربوط به دوره تکامل روحی و عقل خلاف در آفرینش و غیره روشن سازد بر خلاف سعدی که هر یک از برگ درختان سبزراد فتری از معرفت کردگار میداند اینطور نتیجه میگیرد که گر چه خدا یا منشأ قوای ما فوق قوا را بدلیل عدم شناسائی آن قبول دارد ولی بدلائلی که در بالا توضیح داده شده منکر بیفهمبران و کتب آسمانی مذاهب مختلفه است و نظریه های او راجع به مراحل ماقبل و ما بعد این زندگی مادی بقدری مردد و مشکوک است که خواننده خواه ناخواه متحیر میگردد که فکر خود را برای پیدا کردن حقیقت چگونه توجیه نماید .

طرز فکر پاره ای از شعرای نامی و نویسندگان ایرانی هم در عین فضل دانش و شهرت بمن اطلاق خودشان یا عقاید موریس مترلینگ تقریبا "یکی است آنها هم کلیه اینگونه معتقدات ما بشریت را افسانه ای بیش نمیداند و در عین اعتقاد و ایمان به وجود خداوند تبارک و

تعالی منکر بهشت و جهنم میشوند و دم را غنیمت می‌شمارند و نویسنده متحیر است که یک فرد عادی و پیا تحصیل کرده که احیانا " رابطه ضعیفی را با مذهب موروثی خود حفظ کرده باشد و در محیط فعلی برای اولین دفعه اینگونه کتابها و نظریات فلاسفه مشهور را قرائت کند چه تحولی در افکار او پیدا میشود و راجع به وظایف و تکالیف وجدانی خود از لحاظ فردی و اجتماعی چگونه فکر خواهد کرد و آیا شایسته است که چنین خواننده‌ای با قطع یقین باینکه چون مغزهای متفکری در ردیف مترلینگ و امثال او بدرک این حقایق موفق نشده‌اند در اینصورت گفته‌های پیشوایان مذهبی پایه و اساسی ندارد و با این استدلال خود بسوی لامذهبی هدایت شود و خود را برای ارتکاب هر نوع عمل زشتی تا آنجا که گرفتار پنجه عدالت نشده مختار و مجاز بداند و به قیود باطنی و موروثی خود پشت پا بزند . . . ؟!

نویسنده این کتاب با اذعان به نقض پایه معلومات و محدود بودن اطلاعات خود نسبت به این قبیل مباحث عالیه آرزو دارد و تلاش میکند که لاف اقل اینگونه ابرهای تاریک شک و تردید را از محیط و افق فکر نوری اولاد خود دور و بر طرف سازد و اگر توفیق آنرا حاصل نماید که بدین وسیله حتی پایه معتقدات و ایمان باطنی بیکنفر از قارئین محترم را نیز در روی پایه یکتا پرستی و وظایف وجدانی و اجتماعی نوع بشر و لزوم خدمت به خلق محکم و استوار سازد بطور قطع و یقین از این راه به درک بزرگترین سعادت معنوی نائل شده است و پر واضح است که هر گونه استدلال منفی آنها " در اعماق فکر و مغز جوانان ما نقش می‌بندد و آنها را تحت تأثیر قرار میدهد و سوق و رهبری افکار بشر بسوی لامذهبی و لجام گسیختگی و بی‌اعتنائی بحق و ناموس دیگران چندان اشکالی ندارد و مایه افتخاری هم نخواهد بود .

هدف اصلی نویسنده آن است که قبل از شروع به بحث اساسی مربوط به لزوم اتحاد معنوی جامعه بشریت و تا آنجا که فکر و قلم پارائی کند در جمعیت خوانندگان عزیز همه جا دنبال تخیلات و تصورات و فرضیه‌های این قبیل متفکرین و نویسندگان و شعرا تا وادی ابهام و تردید پیش برود و در آنجا با استعانت از نور ایمان باطنی و راهنمایی مشغله‌های فروزان عقل و دیانت مانند مولانا جلال‌الدین رومی و امثال او که سطح معلومات و توانائی فکری و مقام روحانی آنها صدها مرتبه از نویسنده بالاتر بوده این قافله فکری را از آن محیط تاریکی مطلق بسوی همان اشعه تابناک و دور دست حقیقت که جسته جسته در مغز و فکر نویسندگان مزبور تجلی کرده و بلافاصله خاموش شده است هدایت نماید و علیه التوفیق والتکلان .